

حرز شفا

(نقدی بر مقاله‌ی بررسی مضمونی سروده‌های عربی خاقانی)

هادی رضوان*

*- استادیار گروه زبان و ادبیات عربی دانشگاه کردستان

hrezwan@uok.ac.ir

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۰۷/۰۵

تاریخ دریافت: ۱۳۹۱/۱۱/۰۳

چکیده:

سروده‌های عربی خاقانی بیشتر از شعر فارسی وی نیازمند تصحیح و بازنگری است؛ زیرا هرگونه بررسی، تطبیق و مقایسه در شعر عربی خاقانی، خود مستلزم فهم آن است. این گفتار، نقدی است بر مقاله‌ی (بررسی مضمونی سروده‌های عربی خاقانی و مقایسه‌ی آن‌ها با چکامه‌های پارسی وی). نگارنده پس از تصحیح دوباره‌ی بیت‌هایی از شعر عربی خاقانی که در مقاله‌ی مذکور به آن‌ها اشاره شده است، ابیات را بازخوانی کرده و معنای درست آن‌ها را آورده است. این پژوهش، نشان می‌دهد که تصحیف، تحریف، زیادت و سقط در سروده‌های عربی خاقانی تا چه اندازه فهم آن‌ها را با اشکال روبه‌رو کرده است. بر این اساس، ترتیب مطالب در این مقاله، تقریباً موافق عنوان‌های مقاله‌ی نقدشده است و مصادر پژوهش، سه تصحیح رایج از دیوان خاقانی است که نویسندگان آن مقاله استفاده کرده‌اند. **کلیدواژه‌ها:** تصحیح انتقادی، خاقانی، شعر عربی، نقد.

۱. مقدمه

تصحیح‌های متعددی از دیوان خاقانی در دسترس است که در هر کدام از آن‌ها سروده‌های عربی شاعر را نیز می‌توان یافت؛ اما فهم شعر عربی خاقانی، به گونه‌ای که خواننده دلش آرام گیرد، تنها از راه مطالعه‌ی دیوان و مقایسه‌ی گذرای نسخه بدل‌ها ممکن نیست. چنین فهمی نیازمند تصحیحی قیاسی و انتقادی است که سخن از آن، مجال جداگانه‌ای می‌طلبد.

دلیل نگارش این مقاله، انتشار مقاله‌ای در مجله‌ی علمی-پژوهشی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی (شماره‌ی ۲۲، بهار ۱۳۹۱، صص ۱۲۱-۱۵۳)^۱ بود که در آن نویسندگان به بررسی مضمونی سروده‌های عربی خاقانی و مقایسه‌ی آن‌ها با چکامه‌های پارسی وی پرداخته‌اند؛ اما چنین پیداست که اشکال‌های متعدد نسخه‌های دیوان، که اگر نه لائتعد و لائتخصی که دست کم فراوان‌اند، اینجا هم کار خود را کرده و رکنی از دو رکن مقاله را به شکلی چشمگیر، تحت تأثیر قرار داده است.

نیازی به گفتن ندارد که تصحیف، تحریف و ابهام در شعر فارسی خاقانی هم کم نیست، و همین سبب شده تا پژوهندگان، هر از چند گاهی نمونه‌هایی از آن را بررسی کنند؛ بنابراین بسیار قابل انتظار است اگر شعر عربی خاقانی از گزند خبط ناسخان در امان نمانده باشد. در این مقاله، نگارنده بر آن است که براساس همان ترتیبی که نویسندگان محترم مقاله‌ی مورد بررسی در پیش گرفته‌اند و زیر همان عناوین به برخی از اشکال‌های موجود در آن اشاره و نمونه‌هایی از شواهد ذکر شده را بازخوانی کند.

از آنجا که به نظر، نسخه‌ی اساس در نگارش مقاله، تصحیح دکتر جلال‌الدین کزازی بوده، که البته به درستی هم انتخاب شده، در این نوشتار هم همان نسخه مبنا قرار خواهد گرفت و تنها در صورت نیاز، به نسخه‌های دیگر اشاره خواهد شد. با این امید که تصحیح انتقادی تمام سروده‌های عربی خاقانی، که نویسنده در حال انجام آن است، به سرانجام رسد و گره‌های دیگری از شعر خاقانی بگشاید.

۲. مدح جلال‌الدین خوازی

اینکه نویسندگان محترم در بررسی و تحلیل بلندترین مدیحه‌ی عربی خاقانی که ۱۷۱ بیت است، تنها به ۷ بیت در مقاله اکتفا کرده‌اند (صص ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰، ۱۳۱) و اینکه معیار انتخاب این چند بیت در میان آن همه بیت چه بوده است، غرض اصلی این نوشتار نیست؛ اما در همین چند بیت هم اشکالاتی هست که نباید از نظر دور داشت.

۱- در متن حاضر، تمام ارجاعات به این مقاله به منظور اختصار، تنها با ذکر شماره‌ی صفحه (ص...) نشان داده می‌شود.

پیش از پرداختن به مدح جلال‌الدین خوازی و در سخن از ممدوحان خاقانی به دو بیت از خاقانی در مدح همان جلال استشهد شده است:

عَمَدُ الشَّرِيعَةِ زُبْدَةُ سَادَاتِ الْوَرَى مُنْقِي الْحَقَائِقِ مُفْجِمُ الْفُصْحَاءِ
عَلْمُ الْأَعْلَامِ سَيْفُ أَعْلَامِ الْهُدَى عِلَامَةُ الْفُضَّالِ وَالنُّظَرَاءِ

که در بیت اول به پیروی از نسخه‌ی سجادی و کزازی (۱۳۶۸: ۹۴۴ و ۱۳۴۴: ۱۳۷۵) (مفجیم الفصحاء) با (خای معجمه) ضبط شده است که البته صحیح آن در نسخه‌ی عبدالرسولی و با حای مهمله (مفجیم) آمده است (۹۳۳: ۱۳۵۷) و واضح است که (مفجیم) اسم فاعل از (افحام) به معنی شکست‌دادن و ناتوان‌ساختن حریف در مناظره و یا شعرگویی است. (ابن‌منظور، ۲۰۰۰: ماده-ی فجم) هرچند در مقاله به معنی این ترکیب، اشاره‌ای نشده است.

از سویی در بیان مضمون این دو بیت، جلال‌الدین خوازی شمشیر و بیرق هدایت دانسته شده که گویا بیانی است از (علمُ الأعلامِ سیفِ إعلامِ الهدی) و از میان معانی واژه‌ی (علم)، معنی (بیرق)، با معنی واژه‌ی (سیف) به صورت ترکیبی بیان شده است. درحالی‌که (علم) به معنی (بزرگ، فاضل، عالم و...) هم آمده و منظور خاقانی از (علمُ الأعلام)، بزرگ بزرگان و از (سیفِ أعلامِ الهدی) شمشیر پیشوایان دین است؛ چه (أعلامِ الهدی) خود ترکیبی است اضافی و در نتیجه، واژه‌ی (علم) در بیت خاقانی، تنها به معنی (بزرگ و سرور) به کار آمده و اگر قرار باشد که (علم) در ترکیب (سیفِ أعلامِ الهدی) به معنی بیرق باشد، (شمشیر بیرق‌های هدایت) معنی زیاد واضحی نخواهد داشت، و حتی با چنین فرضی هم معنی سخن، (شمشیر و بیرق هدایت) نیست.

از طرفی، در میان ترکیب‌های این دو بیت، ظاهراً تنها به (مُنْقِي الْحَقَائِقِ) اشاره نشده است، که باید گفت (نقی) به معنی (مُخ) موجود در استخوان و (نَقَى الْعِظْمِ) به معنی (مخ را از استخوان خارج ساخت) است؛ اما اشکال کار آنجاست که این فعل در عربی، تنها از ثلاثی مجرد و باب افتعال (انْتَقَيْتُ الْعِظْمَ) (همان: ماده نقی) آمده است، درحالی‌که خاقانی آن را از باب افعال (مُنْقِي) آورده و اگر (منقی الحقائق) در نظر خاقانی به معنی (استخراج‌کننده‌ی مغز حقایق) بوده باشد، این اشکال بر خاقانی وارد است. اگرچه می‌توان آن را از (أَنْقَاةٌ) به معنی (اختارَةٌ) (فیروزآبادی، ۲۰۱۰: ماده نقی) نیز دانست که در این صورت به معنی (اختیارکننده‌ی

حقیقت‌ها) است. در هر حال، جای اشاره‌ای به معنی این ترکیب، در بیان مضمون این دو بیت، در مقاله خالی است.

نکته‌ی دیگر، ضبط بی‌تی دیگر از همین مدیحه است که در آن از (قس بن ساعدة آیادی) سخن به میان آمده است (ص ۱۲۹):

هُوَ قَسُّ بْنُ سَاعِدَةَ الْأَيَادِي أَخِيذُ يَبِيدُ الْأَيَادِي سَاعِدَةَ الشُّعْرَاءِ

که ضبط حرکات در نسخه‌ی کزازی (۱۳۴۴: ۱۳۷۵) به همین گونه و در نسخه‌ی سجادی (۹۴۴: ۱۳۳۸) بدون حرکت‌گذاری و در نسخه‌ی عبدالرسولی (۹۳۳: ۱۳۵۷) نیز بدون حرکت‌گذاری و البته با حذف واژه‌ای (ابن)، و به جای (أَخِيذُ)، (اخیر) آمده است.

اینجا دو مورد قابل اشاره است: یکی آنکه در مقاله‌ی مورد بررسی (ساعِدُ) با رفع، ضبط شده که البته اشتباه است و باید با نصب (ساعِدُ) خواند که مفعول (أَخِيذُ) باشد. دیگر آنکه کلمه‌ی (ابن) در دو نسخه‌ی سجادی و کزازی و نیز در مقاله‌ی مذکور، وزن را برهم می‌زند و به ظاهر از این نظر، نسخه‌ی عبدالرسولی درست است؛ هر چند که کلمه‌ی (أَخِيذُ) او قطعاً نادرست است. بر این اساس، این بیت را می‌توان چنین تصحیح کرد:

هُوَ قَسُّ سَاعِدَةَ الْأَيَادِي أَخِيذُ يَبِيدُ الْأَيَادِي سَاعِدَةَ الشُّعْرَاءِ

حذف واژه‌ی (ابن) میان فرزند و پدر هم در زبان فارسی طبیعی و فراوان است و نیازی به آوردن نمونه ندارد.

نکته‌ی دیگر، اشاره‌ای است که در مقاله‌ی مورد بررسی به بیت ۱۱۳ از همین مدیحه شده است (ص ۱۳۱). این بیت در این اشاره و بدون ذکر بیت، این گونه معنی شده است: "من خادم کسی هستم که پیشوایان را نصیحت و موعظه می‌کند [یعنی خاقانی] که وی [یعنی ممدوح] در میان رهبران، یگانه و بی‌نظیر و در مقابل سروران دین (حنفء) فروتن است" (همان). برای بررسی این ترجمه، بهتر است اصل کلام خاقانی ذکر شود:

۱- توضیحات داخل قلاب‌ها از نگارنده است و بدون این دو توضیح، ترجمه‌ی بیت از حیثی دیگر هم مبهم است.

إِنِّي لِأَخْدَمُ نَاصِحَ الْخُلَفَاءِ فَرَدَّ الْأَثْمَةَ خَاضِعَ الْحُنَفَاءِ
(خاقانی، ۱۳۴۵: ۱۳۷۵)

در این مقاله، ترکیب (خاضِعَ الخلفاء) به (در مقابل سروران دین (حنفاء) فروتن است) ترجمه شده است؛ که اولاً به ظاهر در این ترکیب، اضافه، اضافه‌ی لامیه و به معنی (خاضِعٌ للحنفاء) تصور شده که با این تصور، ممدوح، خود از زمره‌ی (حنفا) خارج می‌شود، و ثانیاً (حنفا) (سروران دین) دانسته شده، درحالی‌که این کلمه، جمع (حنیف) است و "حنیف: کأمیر، الصحيح المیل إلى الإسلام الثابت علیه) (فیروزآبادی، ۲۰۱۰، ماده‌ی حنیف) یعنی: حنیف بر وزن امیر، آن کسی است که به درستی (از کفر) به اسلام میل کند و بر آن استوار بماند. با این توضیح باید گفت که ترکیب اضافی (خاضِعُ الحنفاء) به معنی (خاضِعٌ من الحنفاء) - با تقدیر (من) تبعیضیه) - یا (خاضِعٌ فی الحنفاء) - از قبیل اضافه‌ی ظرفیه - است؛ یعنی: "او در میان اهل اسلام، فرد خاشعی است یا از مؤمنان خاشع است"، و این معنی مناسب مقام مدح است؛ اما مهم‌تر از این - و برخلاف آنچه در مقاله آمده - این بیت سخن از (خدمت مطلق) نمی‌گوید و در ترجمه‌ی آن نباید گفت: (من خادم کسی هستم که...) (ص ۱۳۱) زیرا با اندک دقتی در قصیده می‌توان دریافت که معنی این بیت، بسته به بیت بعدی است و به اصطلاح این بیتاً بیتی است موقوف‌المعانی:

إِنِّي لِأَخْدَمُ نَاصِحَ الْخُلَفَاءِ فَرَدَّ الْأَثْمَةَ خَاضِعَ الْحُنَفَاءِ
بِتَحِيَّةٍ مَشْفُوعَةٍ بِمَحَامِدٍ وَ مَحَامِدَ مَقْرُونَةٍ بِدُعَاءِ
(خاقانی، ۱۳۴۵: ۱۳۷۵)

واضح است که جار و مجرور (بتحیة...) متعلق به فعل (أخدم) است و به عبارتی این خدمت‌کردن، دیگر مطلق نیست؛ یعنی: (من چنین ممدوحی را با چنین تحیتی خدمت گویم!). چنین معنایی با خودستایی خاقانی، و به‌طور مشخص با بیت ۱۰۹ از همین قصیده، که نویسندگان محترم به آن اشاره داشته‌اند (ص ۱۳۱) بسیار مناسب‌تر است؛ یعنی خاقانی در بیت ۱۱۳ هم بند خدمت مطلق به گردن نینداخته و خدمت او تنها در حد خدمتی هنری باقی مانده و اینجاست که به‌گونه‌ای میان بیت ۱۰۹ و ۱۱۳ رفع تناقض هم می‌شود.

۳. مدح امام یحیی

خاقانی، تنها یک قصیده‌ی عربی در مدح این فقیه دانشمند دارد که نویسندگان محترم به دو بیت از آن استشهاد کرده و به مضمون چند بیت دیگر نیز اشاره کرده‌اند (ص ۱۳۲). بیت دوم در مقاله، چنین می‌گوید:

يَحْيَى اسْمُهُ فَصَارَ عَيْسَى مِثَّ الْحَسَنَاتِ مِنْهُ يَحْيَى
(خاقانی، ۱۳۴۸: ۱۳۷۵)

که چنین ترجمه شده است: "یحیی اسمش است ولی او با زنده کردن مردگان گویی که عیسی شده است" (ص ۱۳۲). درحالی که نه یحیی بن محمد، مرده، زنده کرده و نه خاقانی چنین ادعایی داشته است. منظور خاقانی آن است که با ایجاد نوعی تضاد میان (یحیی) و (عیسی) به کلام خود لطافتی بدهد. یحیی و عیسی هر دو از پیامبران‌اند که (یحیی بن محمد) نامش را از اولی گرفته و معجزه‌ی دومی دارد! اما این معجزه در ممدوح به گونه‌ی دیگری تجلی یافته است. آری ممدوح (حسنات مرده) را زنده می‌کند نه مردگان را. خاقانی نمی‌گوید (هو یحیی الأموات) یا چیزی از این قبیل، بلکه می‌گوید: (میت الحسنات منه یحیی) که ترکیب اضافی آن را می‌توان از قبیل اضافه‌ی صفت به موصوف دانست. البته خاقانی در همین تکبیت با ایهامی بسیار زیبا، هنری دیگری آفریده است؛ اگرچه معنی قریب و متبادر به ذهن (یحیی اسمُهُ)، همان (یحیی اسمش است) می‌باشد، خاقانی از (یحیی) فعل مضارع اراده کرده و می‌خواهد بگوید: او نامش زنده است و زنده هم خواهد ماند؛ آن‌گونه که عیسی در آسمان زنده است! پس نام ممدوح، گویی عیسی شده و به همین خاطر او (حسنات را زنده می‌کند)!

بر اشاره‌های مضمونی به ابیات دیگر این قصیده هم نقدهایی وارد است؛ اما چون مبنای نگارنده نیز در این گفتار بر اختصار است، آن را به مجالی دیگر وامی‌گذارد (تصحیح انتقادی قصاید عربی) و تنها به یک مورد از آن اشاره می‌شود تا همین‌جا تصحیح دیگری در شعر خاقانی تصحیح شود.

خاقانی در مدح محمدبن یحیی گوید:

حِیَاتِ دَوَاتِهِ كَنَحْلِ تَجَنِّي عَسَلًا شَفَاهُ أَحْيَا

کلمه‌ی (دواتیه) در این بیت در هر دو تصحیح سجادی و کزازی (۱۳۶۸: ۱۹۵۰ و ۱۳۷۸: ۱۳۴۸)^۱، با ذال معجمه (ذَوَاتِيَه) ضبط شده که همین باعث شده است نویسندگان محترم در اشاره به این بیت بنویسند: "ماران عصر او همانند زنبوران عسل به جای زهر، شهد می‌دهند" (ص ۱۳۲) که در همان قدم اول (ماران عصر او) خواننده را متحیر می‌کند. در این بیت و بیت‌های پس از آن، از فصاحت و قدرت نویسندگی ممدوح، سخن رفته است. خاقانی در این بیت، رشته‌های موجود در دوات ممدوح (لیقه‌ی مرکب او) را به مارهای درازی تشبیه کرده که البته چون زنبور عسل، عسل از آن به عمل می‌آید که همان کلام شیرینی است که ممدوح می‌نگارد؛ بنابراین (دواتیه) با (دال مهمله) درست است و معنی بیت هم بر آن اساس، روشن است. بهتر است به نکته‌ی دیگری هم اشاره شود و آن اینکه کلمه‌ی (شفاء) هم در هر دو نسخه محرف آمده و درست آن (شِفَاه) جَمَع (شَفَّه) به معنی (لب) و فاعل (تجنی) است؛ پس معنی بیت می‌تواند چنین باشد: "مارهای دواتش چون زنبوران عسل‌اند که لبان زندگان از آن، عسل برمی‌گیرند؛ یعنی آنگاه که نگاشته‌های ممدوح را زمزمه کرده و می‌خوانند.

۴. مدح امام عزالدین ابوعمرو احمد

قطعه‌ی سه بیتی خاقانی در مدح عزالدین در تمام تصحیح‌های دیوان، یکسان آمده است و تنها کلمه‌ی (الموالی) در تصحیح کزازی به شکل (المولی) ضبط شده است که به نظر، صحیح‌تر است:

رَضَى الْمَوْلَى غِيَاثَ الْحَقِّ طُورًا سَيَحْمِي الْخَلْقَ عَنِ سَخَطِ الرَّفِيعِ
وَحَقَّ الْحَقُّ لَا أَبْغِي رِضَاهُ وَ لَوْ بَلَغَ الرَّفِيعُ ذُرَى الرَّفِيعِ
وَحَدْنَا فَيْضَ ذَاتِ الرَّجْعِ فِينَا فَلَمْ يَحْزِ الرَّجُوعُ إِلَى الرَّجِيعِ

(خاقانی، ۱۳۶۳: ۱۳۷۵ و ۱۳۵۷: ۱۳۵۷ و ۹۴۴: ۱۳۶۸: ۹۶۲)

در ترجمه‌ی این ابیات در مقاله‌ی مورد بررسی آمده است: "یعنی او مایه‌ی خشنودی خداوند و فریادرس همه‌ی خلق است و موجب می‌شود خلق را از خشم خدای بلندمرتبه نگه دارد.

۱- در تصحیح عبدالرسولی این قصیده نیامده است.

قسم به حقانیت ذات حق، من از رضایت او (ممدوح) منحرف نمی‌شوم، حتی اگر به بالاترین جایگاه نزد پروردگار نایل گردم. ما لبریزی و فیضان باران پی‌درپی را در میان خود یافتیم؛ پس مراجعه به برکه، سودی ندارد" (ص ۱۳۳-۱۳۴).

در این ترجمه (رفیع) اول (خداوند بلندمرتبه) و (رفیع) دوم و سوم (بالاترین جایگاه نزد پروردگار) تلقی شده و ضمیر در (رضاه) به ممدوح بازگردانده شده است تا جمله‌ی (لا أبعی رضاه) هم به معنی (از رضایت او (ممدوح) منحرف نمی‌شوم) باشد.

اما فعل ثلاثی مجرد (بعی یبعی) در صورتی که متعدی بلاواسطه باشد، به معنی (طلب) و (نگریستن) است و اگر با (علی) تعدی کند به معنی (سرکشی، ستم، عدول از حق، تجاوز و دروغ) آمده است (ر.ک: فیروزآبادی، ۲۰۱۰: ماده‌ی بعی).

در بیت دوم این قطعه (لا أبعی رضاه)، متعدی بلاواسطه و به معنی (لا أطلب) است؛ یعنی (به خدا که من رضایت او طلب نکنم). در این صورت، ضمیر نباید به (ممدوح) بازگردد.

از سویی، (رافع) از شمار اسمای خداوند است، نه (رفیع) و اسماء‌الله به عقیده‌ی بسیاری توقیفی است و بعید است که خاقانی اشعری مشرب، کلمه‌ی (رفیع) را برای ذات حق و به معنی (خدای بلندمرتبه) به کار برده باشد.

از دیگر سو، اگر به ترجمه‌ی مذکور قایل شویم، باید هر سه (رفیع) را از یک ریشه و دست کم دو تای آن را به معنی (خداوند) بدانیم که البته این از شیوه‌ی شاعری خاقانی که در برخورد با کلمه‌ی (یحیی) خود را گرفتار اعنات می‌کند (ص ۱۳۲) بعید به نظر می‌رسد، و پیوسته در تأویل شعر خاقانی، باید شیوه‌ی شاعری او را در نظر داشت (ر.ک: رضوان، ۱۳۹۰: ۱۷۲ و بعد از آن).

این موارد، نگارنده را بر آن داشت تا احتمال تحریف یا تصحیفی را از نظر دور ندارد. از میان احتمالات عقلی ممکن، کلمه‌ی (رقیع) شاید در فهم این قطعه، راه‌گشا باشد.

در فرهنگ‌های لغت، این واژه به دو معنی آمده است:

"الرقیع: سماء الدنيا و كذلك سائر السموات و الرقیع: الأحمق الذي يتمزق عليه عقله... و سُمِّي رقیعاً لأنَّ عقله قد أخلق فاسترَمَّ و احتاج إلى أن يُرْفَع" (ابن منظور، ۲۰۰۰: ماده‌ی رقع).

پس (رقیع) هم به معنی آسمان است و هم بی‌خردی که نیاز دارد عقلش، پینه شود! در نتیجه به منظور به سامان آوردن معنی این سه بیت، نگارنده را نظر بر آن است که:

الف) (رفیع) اول در بیت اول به معنی (خدای بلندمرتبه) نیست، بلکه تنها باید مطلق (بلندمرتبه) را از آن دریافت کرد؛ حال این (رفیع) در تبریزِ زمان خاقانی یا عنوانی رسمی بوده و یا نام شخصی که مردمان از ستم او و خشمش به ستوه آمده و خاقانی هم از این ستم، با (سخت‌الرفیع) یاد می‌کند!

ب) (رفیع) دوم و سوم، هر دو مُصَنَّف و درستشان (رفیع) است؛ (رفیع) اول به معنی (احمق) و (رفیع) دوم به معنی (آسمان).

ج) این قطعه، تنها مدح عزالدین نیست بلکه با هجو قدرتمند ثروتمند صاحب‌منصبی، که احتمالاً نامش رفیع بوده، همراه است. خاقانی در بیت اول آشکارا از او نام می‌برد و در بیت سوم، عطای او را در برابر عطای ممدوح (عزالدین) چون برکه‌ای (رجیع) در برابر آسمان (ذات‌الرجع) می‌داند! واضح است که در بیت دوم، رفیع را به (حماقت) نامبردار کرده است.

د) به این ترتیب، گره مرجع ضمیر در (رضاء) هم گشوده می‌شود؛ زیرا این مرجع، کسی جز (رفیع) نیست!

بر این اساس، زیبایی سخن خاقانی آشکار خواهد شد و می‌توان در ترجمه‌ی آن چنین گفت: "رضای خداوند و پناه همه‌ی حق و حقیقت که مردمان را از خشم رفیع در امان می‌دارد. به حق خدا قسم که در پی جلب رضایت رفیع نیستم، اگرچه احمقی چون او [در مناصب و مادیات] به بلندی‌های آسمان هم برسد! ما فیض باران آسمان را در میان خود یافتیم و دیگر رجوع به برکه روا نبود."

۵. شمس‌الدین وزیر

در دو تصحیح کزازی و سجادی (۱۳۶۵: ۱۳۷۵ و ۱۳۶۸: ۹۶۴) قطعه‌ای چهار بیتی آمده است که عنوان آن در تصحیح کزازی (وَقَالَ أَيْضاً) است. ضبط این قطعه، در هر دو تصحیح، یکسان است جز یک واژه که در تصحیح کزازی (الوری) و در تصحیح سجادی (الدری) است^۱ و به نظر نگارنده، این واژه در تصحیح سجادی درست‌تر است و احتمالاً واژه‌ی (الدُّری) جمع

۱- در مقاله‌ی مورد بررسی به نقل از تصحیح کزازی (الوری) آمده است.

(ذروة)^۱ بوده که تصحیف شده است. با تصحیح این تصحیف، قطعه‌ی ذکر شده چنین است:

أُهْنِيكَ بِالنِّيروزِ يَا مُقْتَدِي الْأُمَمِ وَ بَلْ أَنْتَ نِيروزی یحیی وَ يُعْتَنَمَ
فَأَوَاهُ^۲ شَمْسُ الْحَقِّ فِي أَشْرَفِ الذُّرَى تَخْصُ نِيروزَ الزَّمَانِ ذَوِي النَّسَمِ
وَ أَوَاكَ شَمْسُ الدِّينِ فِي ذِرْوَةِ الْعَلَى لَقَدْ خُصَّ بِالنِّيروزِ شِرْوَانُ فِي الْعَجَمِ
فَذَا الْيَوْمِ نِيروزِ الْخَلَائِقِ وَاحِدٌ وَ لِي مِنْكَ نِيروزَانِ مِنْ سَائِرِ الْأُمَمِ

در مقاله‌ی مورد بررسی، سه بیت از این قطعه، بدون آوردن بیت دوم، ذکر شده و به ظاهر، تنها به دلیل وجود کلمه‌ی (شمس‌الدین) این قطعه هم در مدح وزیر شمس‌الدین دانسته شده است. (ر.ک: ص ۱۳۵-۱۳۶) و البته این انتساب، مورد تردید واقع شده به این دلیل که شمس‌الدین در ارمن، وزیر بوده و در این قطعه، سخن از شروان به میان آمده است! (ص ۱۳۵) به نظر نگارنده، با تأمل در این قطعه- و البته تصحیح آن تصحیف که ذکر آن رفت- می‌توان دریافت که اگرچه به نام (شمس‌الدین) تصریح شده است، این قطعه در مدح او و خطاب به او نیست. لازم به ذکر است که در فهم معنای این قطعه، بیت دوم، که در مقاله‌ی مورد بررسی نیامده، ضروری و اساسی است.

خاقانی میان دو فعل (آواة) و (آواک) و دو ترکیب (شمس‌الحق) و (شمس‌الدین) تقابل زیبایی ایجاد کرده و با این تقابل، درواقع دو نوروژ ساخته است؛ نوروژ طبیعت و نوروژ بزرگی و رفعت.

ضمیر در (آواة) به (النیروز) در بیت اول بازمی‌گردد که همان نوروژ طبیعت و ابتدای بهار است و در تناسب با این، منظور از (شمس‌الحق= خورشیدِ حق) نیز خورشیدِ طبیعت (خورشیدِ آسمان) است که خاقانی، که به هیأت و نجوم هم واقف است، آن را به وقت نوروژ در برترین برج و موقعیت نجومی قرار داده است (فی أَشْرَفِ الذُّرَى). این همان نوروژی است که خورشیدِ طبیعت، به مردمان شروان مخصوص گردانیده و آنان گرامی‌اش می‌دارند. ضمیر (آواک) اما، به ممدوح خاقانی، در این قطعه، بازمی‌گردد که همان نوروژ شرف و

۱- در این بیت، کنایه از برج‌های فلکی است که در توضیح ابیات، روشن خواهد شد.

۲- البته در دیوان (آواة) و (آواک) به رسم‌الخط شایع قدیم (آویه) و (آویک) نوشته شده است.

بزرگی، نزد خاقانی است و منظور از (شمس‌الدین)، همان شمس‌الدین وزیر، صدرِ ارمن است که ممدوح خاقانی را در پناه داشته و احتمالاً به او منصبی بخشیده است و با این کار، او را در اوج بزرگی (فی ذروره العلی) قرار داده است.

به این ترتیب، خاقانی نوروز طبیعت را، که در شروان جشن گرفته می‌شده، به ممدوح خود تبریک می‌گوید و در ضمن، با ایجاد یک تقابل زیبا می‌گوید من، برخلاف شروانیان، دو نوروز دارم؛ یکی نوروز و دیگری تو. ای ممدوح گرامی و والا!

به یقین نمی‌توان گفت که ممدوح خاقانی در این قطعه کیست. اما در یکی از نامه‌های خاقانی، که به امیر رشیدالدین اسد (یا اسدالدین) شروانی نوشته، نکته‌ای هست که این گمان را تقویت می‌کند که شاید مخاطب و ممدوح خاقانی در این قطعه، همان امیر شروانی باشد. در این نامه، خاقانی داشتن یاری دلسوز و حامی‌ای چون (شمس‌الدین وزیر را به امیر اسد شروانی تبریک می‌گوید (ر.ک: خاقانی، ۱۳۴۹: ۳۰۱). اما در حال به یقین می‌توان گفت که این قطعه، خطاب به شمس‌الدین وزیر و مدح مستقیم او نیست.

در مقاله‌ی مورد بررسی، چون این قطعه در مدح (شمس‌الدین وزیر) دانسته شده، از سویی، در ارمن بودن وزیر، ایجاد شبهه کرده و از دیگر سو ترکیب (شمس‌الدین) به (خورشید دین) ترجمه شده است و البته باید یادآور شد که در مقام گفتن چنین مدحی لازم نیست که ممدوح و یا حتی مداح در شروان بوده باشند.

۶. مدح عمادالدین

قطعه‌ای سه بیتی است که در بیت نخست آن از (عمادالدین) نام برده شده و در مقاله‌ی مذکور از بیت اول و دوم آن سخن رفته است.

بیت اول این قطعه در دو نسخه‌ی کزازی و سجادی و به تبع آن دو، در مقاله‌ی مورد بررسی، چنین ضبط شده است:

حَسِبْتُ عَمَادَ الدِّينِ عَوْدَ مُهَجِّي أَرَدْتُ بِهِ سِرَّ الحَوَادِثِ مُلْحَمَا
(۱۳۵۰: ۱۳۷۵ و ۱۳۶۸: ۹۶۴)

و در ترجمه‌ی بیت در مقاله آمده است: "عمادالدین را ستون قلب خود پنداشتم که در تار و پود حوادث روزگار حضور دارد" (ص ۱۳۷).

به ظاهر در این بیت، واژه‌ی (عُود) با (عمود) اشتباه و (ستون) ترجمه شده است؛ از سویی قرابت لفظی واژه‌ی (ملحما) با (لحمه = پود) سبب شده تا در ترجمه، تار و پود حوادث روزگار آفریده شود. دو کلمه‌ی (أرد) و (سر) هم در ترجمه جایگاهی نیافته‌اند.

با دقت در خواندن بیت، با تقطیع یا بی تقطیع، می‌توان فهمید که وزن بیت، بی سامان است و تبدیل (عود) به (عمود) نیز مشکل را برطرف نمی‌کند؛ اگرچه با همین حال هم (ستون قلب) و (تار و پود حوادث روزگار) حتی اگر قابل قبول هم باشند، لطف چندانی ندارند.

به نظر نگارنده در واژه‌ی (عُود) سقط و تصحیفی است و صورت درست کلمه (عُودَة) به معنی دعا و افسون است (ر.ک: ابن منظور، ۲۰۰۰ و راغب اصفهانی، بی‌تا: ماده‌ی عود). از اینجا می‌توان به تصحیف دیگری نیز در مصراع دوم رسید؛ یعنی (سر) در واقع (شر) بوده که مفعول به فعل (أرد) است. (مُلحَمًا) نیز اسم مفعول از (أَلحَمَ الرجلُ إلیه... إِذَا نَشَبَ فِي الحَرْبِ فَلَمْ یَجِدْ مَخْلَصًا) است (ابن منظور، ۲۰۰۰؛ ماده‌ی لحم) به معنی آنکه در جنگ گرفتار آمده و راه گریز ندارد. این واژه در بیت می‌تواند حال از فاعل (أرد) باشد.

با این تصحیح، وزن و معنی بیت به سامان می‌آیند و در ترجمه‌ی آن می‌توان گفت: "عمادالدین را افسون جانم پنداشتم که به او، شر حادثه‌ها را - آنگاه که گرفتارم می‌سازند - از خود می‌رانم".

در ترجمه‌ی بیت سوم این قطعه نیز موارد قابل ذکری هست؛ اما چون معنی، پیوسته به بیت دوم است - و این بیت در مقاله‌ی مذکور نیامده - به مجال دیگری واگذاشته می‌شود.

۷. وصف بغداد

از قصیده‌ی ۶۸ بیتی خاقانی در وصف بغداد که به زبان عربی و با دو مطلع است، در مقاله‌ی مورد بررسی، تنها به مطلع نخست اکتفا شده و از مضمون بیت‌هایی از آن سخن رفته است. آنچه اینجا بیشتر مورد نظر است، دوبیتی عربی خاقانی است که در آن به دروازه‌ی فالودج اشاره کرده است:

بِغَدَادَ فِي دَرْبِ فَالِوَدَجِ مَعَانٍ مِنْ الخُلْدِ أَمْوَدَجِ
نَزَلْتُ بِهَا نُؤْمٌ فِي رِحْلَتِي تَيْمَّنتُ فَالاً بِفَالِوَدَجِ
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۳۵۳)

با این توضیح که کلمه‌ی (بغداد) در مقاله با ضم (دال) و بدون (باء) آمده و البته درست آن، همانی است که در دیوان ضبط شده است (بِغَدَادَ).

نویسندگان محترم در توضیح این دوبیتی چنین گفته‌اند: "وی دوبیتی عربی دیگری درباره‌ی بغداد و دروازه‌ی فالودج سروده که در آن، نمونه‌ی منزلگاه‌های بهشتی را می‌بیند و اقامت خود را در آنجا به فال نیک گرفته است." (ص ۱۴۱)

از این بیان، چنین به نظر می‌آید که واژه‌ی (فالودج) در هر دو بیت به یک معنی (نام دروازه‌ای در بغداد) به کار رفته باشد. در این صورت باید پرسید به فال نیک گرفتن اقامت در آن، چه دلیلی می‌تواند داشته باشد؟ اگرچه خاقانی آغاز سفر خود را از آنجا به فال نیک گرفته، نه اقامت در آن منزلگاه‌ها را.

در توضیح باید گفت مراد از واژه‌ی (فالودج) تنها در بیت نخست، دروازه‌ای در بغداد است و در بیت دوم، این واژه همان فالوده (پالوده) است و در واقع خاقانی این نام‌گذاری را به فال نیک گرفته و برای خود سفری گوارا و شیرین چون (پالوده) آرزو کرده است. نگاهی به شعر فارسی خاقانی هم این راستی را بیشتر آشکار می‌سازد؛ چه او به هنگام فراخوان عماد، که در این مقاله نامی هم از او رفت، به خوان خویش می‌گوید:

برگ مهمانی تو ساختم گرچه بس ساخته‌ی مختصر است
قدری کوفته و بریان هست لیک پالوده‌ی تر بیشتر است
چیست پالوده؟ سرشک تر من کوفته سینه و بریان جگر است
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۱۰۱)

پس می‌توان گفت بی‌گمان خاقانی، پالوده را بسیار دوست می‌داشته و از همین رو در آن سفر واژه‌ی پالوده (فالودج) را، که نام آن دروازه بوده، به فال نیک گرفته و گفته: (... في رحلتي تيمنتُ فالاً بفالودج).

۸. ستایش دیار یمن

خاقانی قطعه‌ای شش بیتی در ستایش یمن دارد که در مقاله‌ی مورد بررسی، دو بیت از آن ذکر شده است. خاقانی در بیت نخست این قطعه، چنین می‌گوید:

كَمْ غَزَالٍ فِي حِجَالِ الْيَمَنِ مُهَجَّيَ مَرَعَى غَزَالِ الْيَمَنِ
(۱۳۷۵: ۱۳۶۸)

ترجمه‌ی این بیت در مقاله‌ی مذکور چنین است: "چه بسا آهوانی که در میان کبک‌های یمن می‌خرامند، جانم فدای چراگاه آهوان یمن باد" (ص ۱۴۵).

به‌راستی، خرامیدن آهوان در میان کبک‌های یمن چه معنی می‌تواند داشته باشد؟ دلیل این ترجمه آن است که (حِجَال) جمع (حَجَلَه = کبک) دانسته شده است؛ در حالی که (حَجَلَه) به معنی (کبک) را بر وزن (فِعَال) جمع نبسته‌اند؛ بلکه اسم جمع آن (حَجَل، حِجْلَان و حِجْلِي) است (ر.ک: فیروزآبادی، ۲۰۱۰ و ابن‌منظور، ۲۰۰۰: ماده‌ی حجل).

(حِجَال) در این بیت، جمع (حَجَلَه) به معنی حَجَلَه یا (کژاو) است: "الحَجَلَة، بالتحريك هو بيت كالثبّة يستر بالثياب و يكون له أزرار كبار" (همان). این را به یقین می‌توان گفت؛ زیرا خاقانی در بیت دوم از شتران (جِمال) هم سخن می‌گوید: "كَمْ جِمالٍ فَوْقَهَا مَهْدُ الْمَهَا..." (خاقانی، ۱۳۶۸: ۱۳۷۵). نکته‌ی دیگر آنکه (مُهَجَّيَ مَرَعَى غَزَالِ الْيَمَنِ)، به معنی (جانم فدای چراگاه آهوان یمن باد) (ص ۱۴۵) نیست؛ زیرا اصلاً در این بیت، واژه‌ای که حاکی از (تفدیه) باشد، یافت نمی‌شود، بلکه شاعر می‌گوید: "جان و دلم چراگاه آهوان یمن است؛ چه، یادشان پیوسته در دلم در آمد و شد است!".

همچنین در این مقاله به بیت آخر این قطعه‌ی خاقانی هم اشاره شده است که:

يَمِنُ التُّرْكِي شُومٌ أَبَدًا إِتْمَا الْيُمْنُ لِفَالِ الْيَمَنِ
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۳۶۸)

که البته نویسندگان محترم، واژه‌ی (یمن) را در ابتدای بیت به (یمین) (ص ۱۴۵) تبدیل کرده‌اند که اگر چنین باشد، وزن بیت به سامان نخواهد بود.

از سویی همین تغییر، سبب شده تا در ترجمه‌ی بیت چنین بیاید: "تُرک دست راستش نیز همواره شوم است. میمنت، تنها از فرخندگی یمن است" (همان). اما هیچ اشاره‌ای به اینکه شوم‌بودن دست راست ترک در این قطعه‌ی خاقانی چه معنایی می‌تواند داشته باشد، نشده است! آیا این معنی، ناشی از زیادت (یاء) بر (یمن) است؟ یا زیادت (یاء)، به خاطر تطابق با چنان معنایی؟

(ترک) و (ترکی) نزد شاعران فارسی‌زبان، نماد زیبایی و افسونگری است و حدس نگارنده آن است که خاقانی در این بیت خواسته تا ماه از یمن آمده‌ی خود را بر زیبارویان از ترکستان-آمده، برتری دهد و بگوید: سگال ترک زیبارو در پیشگاه ماه یمنی من عین بدسگالی است و شگون را تنها باید از فال یمن جست!

۹. بیماری خاقانی در "ری"

خاقانی در قصیده‌ای هفده بیتی از آنچه در شهر "ری" بر سرش آمده، سخن گفته است که در مقاله‌ی مورد بررسی، تنها دو بیت آغازین آن ذکر شده است:

مَرَضْتُ بِالرِّيِّ ثُمَّ خَامَرَلِي هَمُّ عَلَيْهِ الْقُلُوبُ مَطْبُوعَةٌ
وَأَسْأَلُ قَلْبِي كَأَنَّهُ رُطْبٌ إِصْفَرَّ عَنْهُ النَّوَاةُ مَزْرُوعَةٌ
(خاقانی، ۱۳۷۵: ۱۳۶۹ و ۱۳۶۸: ۹۶۳)

در ترجمه‌ی این دو بیت آمده است: "در شهر ری بیمار شدم؛ سپس اندوهی مرا دربر گرفت که دل‌ها از آن نشانی دارند، اندوه آن بیماری چونان هسته‌ی خرمایی که از آن جدا کنند، دل مرا از من جدا ساخت" (ص ۱۴۶).

همان‌طور که ملاحظه می‌شود، در هر دو نسخه‌ی کزازی و سجادی، در بیت نخست (خامرکی) آمده که درست آن (خامرنی)، با نون وقایه و به معنی (مرا فراگرفت یا مرا پوشاند) است. واژه‌ی نخست بیت دوم نیز در هر دو نسخه (أسل) است که ضبط درستی است؛ اما در مقاله‌ی مذکور به (إنسل) تبدیل شده و بر همان اساس به (از من جدا ساخت) ترجمه شده است (همان). علاوه بر آنکه (إنسل)، فعلی است لازم و نباید متعدی معنی شود، جداساختن

دل از تن، چونان جداکردن هسته‌ی خرما از آن، معنای غریبی است.

(أسل) که در نسخه‌های دیوان آمده، ضبط صحیحی است؛ فعل ماضی از باب افعال و از ماده‌ی (سَلَّ)، همان بیماری معروف، گویند: "أسله الله تعالی و هو مسلول" (فیروزآبادی، ۲۰۱۰: ماده‌ی سل). فاعل این فعل، ضمیری است مستتر و راجع به (هم). آری، خاقانی می‌گوید: این اندوه، مرا دچار سل ساخت.

در ادامه نیز، ضعف و زردی ناشی از بیماری سل را به خرما‌ی چروکیده‌ای تشبیه کرده که هسته از آن جدا شده و به زردی گراییده است؟ اگر براساس ضبط نسخه‌های دیوان (اصفر = زرد شد) بخوانیم، معنی چنین است. اگرچه به نظر نگارنده در این واژه هم تصحیفی موجود است و صحیح‌تر آن است که (إصقر) خوانده شود، با (قاف) که در این صورت به معنی (اشتدّت حموضتُه = به شدت ترشید) (ر.ک: همان: ماده‌ی صقر) است و این معنی در آن بیت برای بیان شدت بیماری خاقانی، بی‌ربط نیست.

از آنجا که خاقانی در نامه‌ها و شعرهای فارسی خود از سَعَال، ضعف، سایه‌ی معدوم‌الذات، آب و هوای ری و... فراوان یاد کرده است (ر.ک: کزازی، ۱۳۶۸: ۳۲-۳۶) به یقین می‌توان گفت که خاقانی در شهر "ری" به بیماری سل مبتلا شده است؛ اما طُرفه آنکه، همین یک بیت عربی، پس از اندک دقتی، برای اثبات این ادعا کافی است.

نتایج

هرگونه مطالعه و مقایسه در شعر خاقانی، به‌خصوص شعر عربی وی، مستلزم فهم صحیح سخن اوست. چنین فهمی در بسیاری از موارد، نیازمند تصحیح انتقادی و قیاسی ابیات است. در این گفتار، نگارنده، مقاله‌ی "بررسی مضمونی سروده‌های عربی خاقانی و مقایسه‌ی آنها با چکامه‌های پارسی وی" را مورد نقد قرار داده و بدون اطاله‌ی کلام با تصحیح بیت‌هایی از خاقانی، که در آن مقاله آورده شده، سعی کرده تا ترجمه‌ی صحیح‌تری از سخن خاقانی به دست دهد و به باور او، بررسی مضمونی هر کلامی جز بر پایه‌ی معنای دُرست به سامان نمی‌آید. سروده‌های عربی خاقانی نیازمند التفاتی دیگر است و نگارنده امیدوار است تصحیح انتقادی این سروده‌ها را، که مدتی وقت خود را صرف آن کرده، به انجام رساند. بِمَنه و کرمه.

مراجع

مراجع عربی

۱. ابن منظور، محمد بن مکرم (۲۰۰۰ م)، لسان العرب، بیروت: دار صادر.
۲. راغب اصفهانی (۱۳۹۲)، معجم مفردات الفاظ القرآن، مطبعة التقدم العربی، چاپ افسس: المكتبة المرتضویه.
۳. الفروزآبادی، مجدالدین محمد بن یعقوب (۲۰۱۰ م)، القاموس المحیط، بیروت: دارالکتب العربی.

مراجع فارسی

۴. خاقانی شروانی، افضل‌الدین (۱۳۵۷): دیوان خاقانی، تصحیح عبدالرسولی، تهران، انتشارات خیام.
۵. _____ (۱۳۶۸)، دیوان خاقانی، به کوشش دکتر سیدضیاء‌الدین سجادی، تهران: زوار، چاپ سوم.
۶. _____ (۱۳۶۸)، دیوان خاقانی، ویراسته‌ی دکتر میرجلال‌الدین کزازی، تهران: نشر مرکز.
۷. _____ (۱۳۴۹)، منشآت خاقانی، به اهتمام محمد روشن، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
۸. کزازی، میرجلال‌الدین (۱۳۶۸)، رخسار صبح گزارش چامه‌ای از افضل‌الدین خاقانی شروانی، تهران: نشر مرکز، چاپ اول.
۹. رسول‌نژاد، عبدالله و پارسا، سیداحمد (۱۳۹۱)، "بررسی مضمونی سروده‌های عربی خاقانی و مقایسه‌ی آن‌ها با چکامه‌های پارسی وی" مجله‌ی علمی- پژوهشی انجمن ایرانی زبان و ادبیات عربی، شماره‌ی ۲۲، ص ۱۲۱-۱۵۳.
۱۰. رضوان، هادی (۱۳۹۰)، "نگاهی دیگر به بیتی از خاقانی"، نشریه‌ی علمی- پژوهشی ادب و زبان دانشگاه شهید باهنر کرمان، شماره‌ی ۳۰ (پیاپی ۲۷)، ۱۷۱-۱۸۳.

حِرز الشفاء

(نقد لمقالة دراسة مضامين القصائد العربية للخاقاني)

هادي رضوان*

* - أستاذ مساعد في قسم اللغة العربية و آدابها بجامعة كردستان

hrezwan@uok.ac.ir

ملخص:

تحتاج قصائد الخاقاني العربية إلى التصحيح و إعادة النظر أكثر من شعره الفارسي؛ هذا لأن أية دراسة أو تطبيق أو موازنة في شعر الخاقاني يستلزم فهمه أولاً. هذا البحث نقد لمقالة عنوانها: "دراسة مضامين القصائد العربية للخاقاني و موازنتها بقصائده الفارسية". فالكاتب بعد تصحيح الأبيات المشار إليها في تلك المقالة، يقرأها من جديد ثم يسعى أن يأتي بالمعنى الصحيح لكل بيت. و هذا البحث يدلنا على مدى أثر التصحيف و التحريف و السقط و الزيادة في فهم شعر الخاقاني. و ترتيب الباحث في هذه الورقة يوافق العناوين المذكورة في المقالة المشار إليها و مصادر البحث الأصلية تلك التصحيحات الثلاثة الموجودة من ديوان الخاقاني و التي استفاد منها الكاتبان في مقالتهما.

الكلمات الرئيسية: الخاقاني، الشعر العربي، النقد، التصحيح الانتقادي.

**Acquiring the Remedy
(A Criticism on the Paper: "Thematic Study on
Khaqani's Arabic Poems)**

H. Rezvan*

*- Assistant Professor, Dep. of Arabic Language & Literature, University of Kurdistan, Iran

hrezwan@uok.ac.ir

Abstract:

Khaqani's Arabic poems need correction and overview more than his Persian poems, because any kind of study like comparison and conformation in his Arabic poems will require their understanding. This paper is a criticism on a paper named "A Thematic Study on Khaqani's Arabic Odes and its Comparison with Persian Ones". The writer, after re-correcting some Arabic verses, has re-read them and tried to give the right meaning of them.

This research will show how distortion, change of letters, insertion and removal of letters will obstacle the right understanding of the Arabic poems of Khaghani. Therefore, the order of this paper conforms exactly the order of the criticized article, and its research references are 3 corrected poetical works of Khaqani, which were used by the writers of the former article.

Keywords: Khaqani, Arabic Poetry, Criticism, Critical Correction.